



درآمدی در نقد ترجمه‌های کنایاتی از نهج البلاغه

عباس اقبالی
استادیار دانشگاه کاشان



◀ چکیده

تعبیرات کنایاتی یکی از جلوه‌های زیبایی سخن و هنر سخنور است و صاحبان هر زبان به کمک تصویرهایی که از خلال کنایات پدید می‌آید، بر قدرت نفوذ و اثربخشی کلام خویش می‌افزایند. نصوص نهج‌البلاغه مشحون از این گونه تعبیرات است و یکی از چالش‌های ترجمه عبارت‌های آن، برگردان کنایات آن به زبان فارسی است؛ زیرا در میان انواع ترجمه‌های معنایی یا ارتباطی که مترجمان برای عبارات کنایاتی به کار برده‌اند، نارسایی‌هایی به چشم می‌خورد که محل تأمل است و جای نقد دارد. در این مقاله به اقتضای مجالی که فراهم است، تعدادی از این قبیل ترجمه‌ها بررسی و در نهایت، پیشنهادهایی ارائه شده است. بدان امید که این تلاش مختصر درآمندی بر بررسی و نقد ترجمه همه کنایات مندرج در نهج‌البلاغه باشد و بر غنای این بحث بیفزاید.

◀ کلیدواژه‌ها:

ترجمه، نهج‌البلاغه، کنایات، نقد ترجمه.

مقدمه

در زبان ادبی و روزمره تعبیراتی به کار برده می‌شوند که از کنایات به شمار می‌روند؛ زیرا به رغم آنکه در نظر گرفتن معنای حقیقی و موضوع کلمه‌های آن‌ها روا است، به خاطر فقدان قرینه بازدارنده (هاشمی، بی‌تا، ص 346)، معنای لازمی از الفاظ آن‌ها اراده می‌شود. (نفتازانی، بی‌تا، ص 182) تعبیراتی که کلماتش دارای مفهومی فراتر از معنای ظاهری آن‌ها است و تصویرهایی که از خلال این قبیل عبارات پدید می‌آید، سخن را غنی‌تر و زیباتر می‌سازند و بر قدرت نفوذ و اثربخشی آن می‌افزایند، و در سخن سخنران - به گفته فخر رازی - به مثابه یک قلقلک روانی است (ابو سعد، 1987م، ص 7) که در جان مخاطب تأثیر می‌گذارد. افزون بر این، مواردی از قبیل رعایت جانب ادب، پرهیز از تصریح به چیزی ناپسند و یا کاربرد عبارتی بهنجار برای امری ناگوار و کاربرد عبارتی آموزنده و اخلاقی، از دیگر انگیزه‌های به کار بردن کنایات است، مثلاً برای معرفی شخص بخیل، عبارت «آب از دستش نمی‌چکد». (یده مقبوضه)؛ برای نزدیکی مرگ کسی، عبارت «آفتابش لب بام است». (بلغ ساحل الحیاة)؛ برای تعریض به کسی که دیر کرده، عبارت «از سایه خبری نبود». (انْتَعَلَتِ الْمَطِيئُ ظِلَالَهَا)؛ برای کسی که مرده، جمله «به رحمت ایزدی پیوست». (انْتَقَلَ إِلَى جَوَارِ رَبِّهِ) و برای آن که چاپلوسی می‌کند تعبیر «اَبَسَ لَهُ جِلْدَ النَّمْرِ» را به کار می‌برند.

این گونه تعبیرات از دیرباز در زبان محاوره و روزمره و یا ادبی، رایج و متداول بوده است. چنان که در زبان صدر اسلام از جمله قرآن مجید، که به زبان مردم زمان نزول یعنی «لسان عربی مبین» (نحل: 103) نازل گشته، کنایاتی به چشم می‌خورد که در زبان آن ایام رایج بود، مانند «يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» (نحل: 27)، «يُقَلَّبُ كَتْمِيَه» (كهف: 42) «و اخْفِضْ جَنَاحَكَ» (حجر: 88) «تَدُورُ اَعْيُنُهُمْ» (احزاب: 19) «سُقِطَ فَيَ اَيْدِيهِمْ» (انعام: 148) «كَشَفَتْ عَنْ سَاقِيهَا» (نمل: 10)

پس از قرآن در نهج البلاغه، برترین شاهکار ادبی سده‌های نخست و الگوی بلاغت ادب عربی، نیز این نمونه تعبیرات دیده می‌شود. تعبیراتی مانند «طَوَيْتُ عَنْهَا

كَشَعًا» (خ: 3*)، «شَمَّرَ مِنْ تُوْبَةٍ» (خ: 32)، «لَقَدْ حَنَّ قَدْحُ لَيْسٍ مِنْهَا» (کلام: 28)، «قَلْبَتَ لَابِنِ عَمَّكَ ظَهَرَ الْمِجَنُّ» (ن: 31**)، «أَلْقَيْتَ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» (خ: 2)، «هَبَلْتَهُمُ الْهَبُولُ» (خ: 22)، «ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَيْنَهُ» (خ: 43)، گواه بر رواج کاربرد این تعبیرات در آن دوره است. تعبیراتی که در گذر سال‌های متمادی، از حافظان و راویان سخنان امیر مؤمنان (ع)، بی آنکه دست‌خوش «نقل به معنی» گردد، منتقل شده است؛ زیرا در کمتر نسخه‌ای شاهد اختلاف در واژگان متن منقول این قبیل تعبیرات هستیم و شارحان و مترجمان نهج البلاغه، به نسخه بدل دیگری از این تعبیرات اشاره نکرده‌اند، ولی در ترجمه‌هایی که از کنایات ارائه داده‌اند، اختلافات و احیاناً نارسایی‌هایی وجود دارد که جای نقد دارد.

در این نوشتار، پس از تعریفی مختصر از ترجمه و انواع آن، به نقد ترجمه کنایات در آثار مترجمان فارسی زبان پرداخته می‌شود. البته این بنده هرگز قصد خرده گرفتن بر زحمات گران‌سنگ مترجمان، به ویژه استادان بزرگواری چون مرحوم علامه جعفری و مرحوم دکتر شهیدی (ره) را، که افتخار شاگردی در محضرشان داشته‌ام و بر من حق استادی دارند، ندارم.

مفهوم ترجمه

ترجمه بر وزن فَعَلَّكَ در لغت به معنای برگرداندن کلمات و عبارات از یک زبان به زبانی دیگر است (ابن منظور، 1363، ج 12، ص 229) و در اصطلاح، به نظر یوجین نایدا (Eugene Nida)، زبان‌شناس برجسته امریکایی، ترجمه بیان دوباره پیامی از زبان مبدأ در قالب نزدیک‌ترین معادل طبیعی آن به زبان مقصد با رعایت معنی در وهله نخست، و رعایت سبک نوشتاری در مرحله دوم است. (شمس آبادی، 1381، ص 29)

انواع ترجمه

پیتر نیو مارک، نظریه پرداز سرشناس ترجمه، ترجمه را با توجه به نوع متن و هدف از ترجمه، به دو نوع «معنایی» و «ارتباطی» تقسیم کرده است:

* خطبه

** نامه

- ترجمه معنایی (semantic translation): ترجمه‌ای که معنای دقیق متن مبدأ را با نزدیک‌ترین ساخت‌های دستوری و معنایی زبان مقصد، منتقل می‌کند.
- ترجمه ارتباطی (communicative translation): ترجمه‌ای که پیام متن مبدأ را با متداول‌ترین کلمات و عبارات و ساخت‌های دستوری به زبان مقصد برمی‌گرداند. (ناظمیان، 1381، ص 25)

تفاوت میان ترجمه ارتباطی و ترجمه معنایی، مبتنی بر تفاوت میان مفهوم پیام (message) و معنی (meaning) است. معنی با محتوا سر و کار دارد، در حالی که پیام ناظر بر تأثیر است (صلح جو، 1379، ص 51) و از آنجا که در بسیاری از تعییرات کنایی، واژه‌ها در معنای مجازی و استعاری به کار رفته‌اند، ترجمه عبارات کنایی دقت‌های خاص خود را می‌طلبد.

شیفتگی ایرانیان به سیراب شدن از چشمه‌سار سخنان گهربار امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب (ع)، زمینه‌ساز اهتمام دانشوران فارسی‌زبان به ترجمه نهج البلاغه و آفرینش ترجمه‌هایی شده است که دیرینه‌ترین آن‌ها به حدس آقای جوینی، به دو سده پنجم و ششم هجری بازمی‌گردد. (جوینی، 1385، مقدمه) هرچند مرحوم شهیدی شرح و ترجمه جلال‌الدین حسین بن شرف‌الدین اردبیلی (معاصر شاه اسماعیل صفوی) را کهن‌ترین ترجمه فارسی برمی‌شمارد. (شهیدی، 1370، ص یز)

البته ناگفته نماند که با عنایت به اینکه از آغاز سده ششم در بلاد شیعه‌نشین چون کاشان، نهج البلاغه رواج داشته و آثاری مانند شرح نهج البلاغه از سید ابوالرضا راوندی در سال 511 هجری و منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه از قطب‌الدین راوندی پیش از سال 573 هجری پدید آمده است و زبان فارسی، زبان رایج آن سامان بوده، حدس آقای جوینی بعید نمی‌نماید. ثمره این اهتمام، ترجمه‌هایی است که تعدادش تاکنون به بیش از پنجاه اثر رسیده است. به علاوه، آثاری که در ترجمه بخش‌هایی از این اثر گران‌سنگ فراهم آمده، رقم بالایی را به خود اختصاص داده است. در ترجمه به جا مانده از سده پنجم و ششم هجری، رویکرد مترجم به ترجمه حرفی یا معنایی کنایات است و از متأخرین نیز مرحوم فیض الاسلام و مرحوم علامه محمدتقی جعفری، در اکثر موارد به ترجمه معنایی آن‌ها پرداخته و برخی مانند مرحوم جواد فاضل، مرحوم دکتر شهیدی، عبدالمحمد آیتی، امامی، آشتیانی و

محسن فارسی به ترجمه ارتباطی این قبیل تعبیرات اهتمام ورزیده‌اند. نمونه‌هایی از ترجمه تعبیرات کنایی نهج البلاغه، که از ترجمه‌های در دسترس برگزیده شده و در این نوشتار آمده است، گواه این ادعا می‌باشد.

در سخنان بلیغ امیر مؤمنان، علی (ع)، تعبیرات کنایی فراوانی دیده می‌شود، از جمله «سَدَلْتُ دُونَهَا ثُوباً» (خ 3)، «طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحاً» (خ 3) «أَلَقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ - غَارِبَهَا» (خ 3)، «سَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَاهَا» (خ 3)، «شَقِيقَةُ هَدْرَتِ» (خ 2)، «بَعْدَ اللَّيْتِ وَ أَلْتِي» (خ 5)، «أَرَعَدُوا وَ أَرُقُوا» (خ 9)، «مَنْ تَلِنَ حَاشِيَتُهُ» (خ 23)، «أَغْضَيْتُ عَلَيَّ الْقَدِي» (خ 26)، «لِلَّهِ أَبُوهُمْ» (خ 27)، «ضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ» (خ 35)، «ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَيْنَهُ» (خ 43)، «قَلَبْتُ ظَهْرَهُ وَ بَطْنَهُ» (خ 43)، «شُدُّوا عَقْدَ الْمَآزِرِ» (کلام 241)، «لَا قَدَحَتْ قَادِحَةَ الْإِحْنِ فِيمَا بَيْنَهُمْ» (خ 91)، «شَمَّرَتْ عَنِ سَاقِ» (خ 93)، «اشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ» (خ 102)، «كَاشِفَةٌ عَنِ سَاقِ» (خ 151)، «أَخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ» (ن 27) و «قَلَبْتُ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهْرَ الْمَجْنُ» (ن 41)

به یقین نقد و بررسی ترجمه‌های همه کنایاتی که در خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار امیر مؤمنان (ع) وارد شده، کاری گسترده می‌طلبد که در مجال این مقاله نیست، ولی طبق قاعده «المیسور لا یسقط بالمعسور» و «ما لا یدرک کلّه لا یتدرک کلّه» و اینکه «آب دریا را اگر نتوان کشید/ هم به قدر تشنگی باید چشید» برخی از آن‌ها را نقد و بررسی کرده‌ایم، در این جهت، ذیل هر عبارت کنایی، نخست متن ترجمه‌های حرفی یا معنایی سپس ترجمه‌های ارتباطی را نقل نموده، و در آخر به نقد ترجمه‌ها پرداخته‌ایم.

1. «طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحاً» (خ 3)

1-1. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- پهلوی از آن تهی نمودم. (فیض الاسلام، بی تا، ص 38)
- پهلوی از آن بیچاندم. (شهیدی، 1370، ص 10)
- درنوردیدم از آن تهیگاه را. (خویی، بی تا، ج 3، ص 46)
- درنوردیدم از آن [خلافت] پهلوی. (جوینی، 1385، ص 2)

2-1. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- دامن از آن آلودگان نادرست در پیچیدم. (فاضل، 1382، ص 45)
- دامن خود را از آن در پیچیدم [و کنار رفتم]. (امامی، بی تا، ص 65)
- از زیر بار آن شانه خالی کردم. (زمانی، 1367، ص 2)
- روی از آن گردانیدم. (جعفری، 1357، ج 2، ص 49/ شیروانی، 1386، ص 46)
- سر را زیر انداختم. (فارسی، 1368، ص 13)
- از آن کناره‌گیری کردم. (دشتی، 1384، ص 29)
- از آن مقام اعراض اجباری نمودم و بدان التفات نکردم. (عمادزاده، 1362، ص 132)
- از آن دل برکندم. (افتخارزاده، 1379، ص 252)
- از آن چشم پوشیدم و به دیگر سو گشتم و رخ برتافتم. (آیتی، 1379، ص 45)
- شانه از بار خلافت خالی کرده و آن را رها کردم. (اولیایی، بی تا، ص 37)

3-1. نقد ترجمه‌ها

کشح، قسمت مابین پهلو تا پشت از کنار ناف را گویند. «طوی کشحه عنی» یعنی با حالت هجرت از من روی گردانید. (ابن منظور، 1363، ج 15، ص 19)، پهلو پیچاند یا با تمام وجود روی گرداند. (بحرانی، 1381ق، ج 1، ص 255) تأبط شراً گوید:

كِلَانَا طَوَى كَشْحًا عَنِ الْحَيِّ بَعْدَمَا دَخَلْنَا عَلَى كَلَابِهِمْ كُلَّ مَدْخَلٍ

(دیوان تأبط شراً، 1414ق، ص 184)

بعد از آنکه از همه سو بر نگهبانان قبیله حمله بردیم، هردوی ما از آن قبیله روی گردانیدیم.

عروة بن اذینه (130ق) گوید:

وَمِنْ أَخِي لِي طَوَى كَشْحًا فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ انطواءَكَ عَنِّي سَوْفَ يَطْوِينِي

(الاصفهانی، 1407ق، ج 18، ص 333)

چه بسیار برادری که از من روی گردانید و به او گفتم روبر گرداندن تو موجب می‌شود که من نیز از تو روی بر گردانم.

ابن ابی الحدید (586-656 ق) در شرح این کنایه آورده است: «وقتی انسان گرسنه می شود پهلویش را می پیچاند، همان طور که وقتی سیر می شود پهلویش پر می شود. گویا حضرت می خواهند بفرمایند: من خودم را از خلافت گرسنه قرار دادم و آن را لقمه خویش نساختم.» (ابن ابی الحدید، 1385 ق، ج 1، ص 151) مغنیه نیز در شرح این جمله آورده است: «جمله طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحاً عَطْفٌ بِرِجْلِهِ سَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْباً اسْتِ» و به این معنی است که از خلافت روی گرداندم و به آن توجهی نکردم.» (مغنیه، 1972 م، ج 1، ص 84)

از این رو، ترجمه های معنایی ارائه شده رسا نیست و در بین ترجمه های ارتباطی، عبارت «از زیر بار آن شانه خالی کردم» که در ترجمه آقایان زمانی، فارسی و اولیایی آورده شده، می تواند دارای بار معنایی منفی باشد و پرواضح است که چنین ترجمه - ای از کلام امیر مؤمنان (ع) با شخصیت آن ابرمرد تاریخ سنخیت ندارد؛ زیرا زندگی آن حضرت سراسر آکنده از رویدادهایی است که از استقبال آن حضرت از پذیرش بار مسئولیت و خطرپذیری در مواقع حساس و سرنوشت ساز تاریخ اسلام حکایت می کند، پیشوای مقتدری که با توصیف بزدلان بهانه گیر به مردنمایان نامرد و سبک - سران همچون عروسان حجله نشین، از فرار آنان از جبهه های نبرد ناله برمی آورد و آنان را نکوهش می کند و می گوید: «يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ حُلُومَ رِبَّاتِ الرِّجَالِ». (نهج - البلاغه، خ 27) و در خطبه ای با یادآوری پیمان خداوند با آگاهان جامعه و مسئولیت آنان در برابر ستمگران و ستمدیدگان، پذیرش رسمی امر خلافت و رهبری جامعه اسلامی را اعلام می کند و می فرماید: «لَوْ لَا حَضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحِجَّةِ عَلَيَّ وَ جُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ عَلَيَّ الْعُلَمَاءُ أَنْ لَا يُقَارَؤُوا عَلَيَّ كِطْطَةَ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا...» (همان، خ 3)

بنابراین، ترجمه های آقایان جعفری، شیروانی، دشتی، عمادزاده، افتخارزاده و آیتی رساتر است.

2. «أَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا» (خ 3)

2-1. ترجمه های حرفی یا معنایی

- ریسمان و مهار خلافت را بر دوش آن می انداختم. (فیض الاسلام، بی تا، ص 43)
- افسار مرکب خلافت را روی شانه اش می انداختم و کنار می رفتم. (زمانی،

درآمدی در نقد ترجمه‌های کنایاتی از نهج البلاغه □ 187

- بند زمام ریاست و خلافت را بر کوهان اشتران خودسر می‌انداختم. (عمادزاده، 1362، ص 136)

- می‌انداختم افسار خلافت را بر کوهان آن. (خویی، بی‌تا، ج 3، ص 98)
- هر آینه انداختمی این ریسمان خلافت را بر کوهان آن ناقه. (جوینی، 1385، ص 25)

- افسار خلافت را بر گردش می‌انداختم. (افتخارزاده، 1379، ص 256)
- عنان این مرکب خیره‌سر را بر پشتش می‌انداختم. (فاضل، 1382، ص 46)
- دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می‌افکندم. (شیروانی، 1386، ص 49)
- مهار این زمامداری را به دوشش انداختم. (جعفری، 1357، ج 2، ص 259)
- افسار این شتر خلافت را روی کوهانش می‌انداختم. (اولیایی، بی‌تا، ص 39)

2-2. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- رشته این کار از دست می‌گذاشتم. (شهیدی، 1370، ص 11)
- مهار شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف‌نظر می‌کردم. (امامی، بی‌تا، ص 69)

- زمام امور را رها می‌ساختم. (فارسی، 1368، ص 16)
- افسارش را بر گردش می‌افکندم و رهایش می‌کردم. (آیتی، 1379، ص 49)
- مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم. (دشتی، 1384، ص 31)

2-3. نقد ترجمه‌ها

اصل تعبیر «القیة الجبل علی الغارب» از آنجاست که هرگاه عرب شتر خود را برای چریدن رها می‌کرد، افسارش را رها شده نمی‌گذاشت که مانع چریدن وی شود، بلکه آن را روی دوشش می‌انداخت. پس از آن، برای موردی به کار رفت که کسی را رها کرده و از او روی گردانند و می‌گویند: «قَد تَرَكَتُ حَبْلَ فُلَانٍ عَلٰی غَارِبِهِ» یعنی او را آزاد گذاشتم تا هر کاری می‌خواهد بکند، بی‌آنکه پای‌بندی داشته باشد. (ابوسعبد، 1987م، ص 7)، «أَلْقَى حَبْلَ فُلَانٍ عَلٰی غَارِبِهِ: أَيْ تَرَكَهُ هَمَلًا يَسْرَحُ حَيْثُ يَشَاءُ مِنْ غَيْرِ وَاذْعٍ وَلَا مَانِعٍ» (ابن ابی الحدید، 1385ق، ج 1، ص 203) یعنی وی را به خود و انهاد تا آزادانه بدون هیچ مانعی بگردد.

عرب جاهلی به هنگام طلاق زن خویش به وی می گفت: «حَبْلُكَ عَلَى غَارِبِكَ» یعنی راهت را باز گذاشتم، هر جا می خواهی برو. (ابن منظور، 1363، ج 1، ص 644)
نمر بن تولب (متوفای 14ق) (شاعر مخضرم) گوید:

فَلَمَّا عَصَيْتُ الْعَاذِلِينَ فَلَمْ أَطِعْ مَقَالَتْهُمْ الْقَوَا عَلَى غَارِبِي حَبْلِي

(ابوسعبد، 1987م، ص 39)

وقتی از سرزنشگران سرپیچی نموده و از گفته آن‌ها پیروی نکردم، مرا به حال خود وا نهادند.

در سخنان گوهرین امام علی (ع) تعبیر «الْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» استعارهٔ مکنیه است و «خلافت» یا «امت» مشبه و «ناقه» مشبه به و «القای حبل»، که مربوط به ناقه و از لوازم مشبه به است، برای مشبه یعنی خلافت یا امت اثبات شده است، گویا امام علی (ع) این کنایه را آورده است تا اعلام کند که اگر در برابر پیمان الهی مسئول نبود، امر خلافت را رها ساخته و آن را همچون آغازش به خود وانهاده بود. (بحرانی، 1381ق، ج 1، ص 268)

بنابر آنچه گذشت، در بین ترجمه‌هایی که آوردیم، ترجمهٔ معنایی آقای شیروانی دقیق نیست؛ زیرا کلمهٔ «حبل» را به «دهنه» ترجمه کرده است. گذشته از این، تعبیر «دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می‌افکنم» در زبان عرب رایج نیست. و ترجمهٔ ارتباطی آقای فارسی (زمام امور را رها کردم) نیز با شاکلهٔ شخصیتی امیر مؤمنان (ع) سازگاری ندارد. از این رو، ترجمه‌های ارتباطی آقایان دشتی و آیتی از دقت بیشتری برخوردارند و مناسب‌تر می‌باشند.

3. «سَقَيْتُ آخِرَهَا بكَاسٍ أَوْلَهَا» (خ3)

3-1. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- آب می‌دادم آخر خلافت را به کاسهٔ اول آن. (فیض الاسلام، بی تا، ص 43)
- و با همان ظرفی که درخت خلافت را اول آب دادم (خانه نشستم)، اکنون هم آب می‌دادم. (زمانی، 1367، ص 32)
- انجام آن را مانند آغازش با پیالهٔ بی‌اعتنایی سیراب می‌کردم. (جعفری، 1357، ج 2، ص 295)

درآمدی در نقد ترجمه‌های کنایاتی از نهج البلاغه □ 189

- پایانش را با جام آغازش یک جا در آب می‌انداختم. (فارسی، 1368، ص 16)
- هر آینه سیراب می‌کردم آخر خلافت را با جام اول آن. (خویی، بی‌تا، ج 3، ص 98)

- و آخر آن را با جام آغازش سیراب می‌کردم. (امامی، بی‌تا، ص 69)
- آب می‌دادمی آخر آن را به کاسه اول آن. (اولیایی، بی‌تا، ص 24)
- پایان آن را همچون آغازش با پیاله تهی سیراب می‌کردم. (شیروانی، 1386، ص 49)

- این آب خلافت را به کاسه اولش می‌ریختم. (اولیایی، بی‌تا، ص 40)
- و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم. (دشتی، 1384، ص 32)

3-2. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- از خیر آخرش چون اولش می‌گذشتم. (افتخارزاده، 1379، ص 256)
- و در پایان با آن همان می‌کردم که در آغاز کرده بودم. (آیتی، 1379، ص 49)
- همانند دنیا طلاقش می‌دادم. (فاضل، 1382، ص 46)
- پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم. (شهیدی، 1370، ص 11)
- چون گذشته می‌گذراندم و به دست همان‌ها می‌دادم که زمام اول آن را گرفتند و چون کاسه شربت به دست همکاران خود دست به دست می‌دادند. (عماد زاده، 1362، ص 137)

3-3. نقد ترجمه‌ها

در زبان عربی واژه «کأس» به معنای ظرف پر از شراب است و برخی آن را به معنای خود شراب می‌دانند. (ابن منظور، 1363، ج 6، ص 189) به عبارت دیگر، با ذکر محل، اراده حال می‌کنند. اعشی می‌گوید:

و كأسٍ كعینِ الدیکِ باكرتُ حدّها
بفتیان صدقٍ و التّواقسُ تُضربُ

(دیوان الاعشی، 1410ق، ص 15)

بامدادان در حالی که بر ناقوس‌ها می‌کوبیدند، با جوانانی راستین به سوی شرابی به زلالی چشم خروس رفتیم.

در جمله «سقیئُ آخرها بکأسِ اولها»، کلمه «سقیئُ» استعاره تخیلیه است و مشبه آن، «خلافت» و مشبه به چیزی یا زمینی است که با جام سیرابش کنند، تو گویی حضرت با ضمیر «ها» خلافت را به آن چیز یا کس تشبیه کرده و استعاره مکنیه آورده است و به عنوان قرینه، یکی از لوازم مشبه یعنی کأس را برای خلافت اثبات کرده است. منظور امام از کاربرد این جمله آن است که مردم را در گمراهی و سردرگمی نخست که مانند سرمستی از شراب بود و بر اثر پیروی از جریان‌های انحرافی نخستین پیش آمده بود (ابن میثم، 1381ق، ج 1، ص 268) رها و امر خلافت را همانند قبل طرد (ابن ابی الحدید، 1385ق، ج 1، ص 203) و آن را چون روز آغازینش رها می‌کردم. (خویی، بی تا، ج 3، ص 96)

با توجه به توضیحات فوق، التزام به ترجمه معنایی روا نیست. از این رو، ترجمه‌های معنایی مذکور به ویژه ترجمه‌های آقای فارسی و شیروانی و جوینی جای تأمل دارد و در بین ترجمه‌های ارتباطی ترجمه آقای آیتی رساتر می‌باشد.

4. «شَقِشَقَّةٌ هَدَرَتْ» (خ 3)

4-1. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- شقشقه شتری بود که صدا کرد و باز در جای خود قرار گرفت. (فیض الاسلام، بی تا، ص 45)

- این مانند شقشقه شتر بود که نزد هیجان نفس و اشتعال آن با صوت و غریدن بیرون آمد. (خویی، بی تا، ج 3، ص 102)

- شقشقه‌ای بود که با هیجان برآمد. (جعفری، 1357، ج 2، ص 296)

- شتر خشمگین را آن پاره گوشت از دهان جوشیدن گرفت و سپس به جای خود باز گشت. (آیتی، 1379، ص 49)

- آن شقشقه و جوش و خروشی بود که از دل برآمد و سپس فرو نشست و هدر رفت. (فارسی، 1368، ص 16)

4-2. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- شعله غم بود که سر کشید. (شهیدی، 1370، ص 11)
 - ناله دردناکی بود که از روی احساسات بیرون ریخت. (زمانی، 1367، ص 37)
 - هیجان نفس بود که برآمد. (عمادزاده، 1362، ص 137)
 - این سختی و دشواری‌ای بود که آواز کرد، پس آرام گرفت. (جوینی، 1385، ص 23)
 - غمبادی بود که اوج گرفت و سپس فرو نشست. (افتخارزاده، 1379، ص 256)
 - شعله‌ای از آتش دل بود. (امامی، بی تا، ص 69)
 - این آتش درونی بود که زبانه کشید و سپس فروکش کرد. (شیروانی، 1386، ص 49)
 - شعله‌ای از آتش بود، زبانه کشید و فرو نشست. (دستی، 1384، ص 32)
- مرحوم جواد فاضل و اولیایی ترجمه این تعبیر را فرو گذاشته‌ند.

4-3. نقد ترجمه‌ها

شششقه، شش ماندی است که شتر در وقت هیجان و مستی از دهان بیرون آرد. عرب، سخنان زبان آور و فصیح را به چنین شتری تشبیه کرده، وی را «ذو شششقه» نامد. (ابن منظور، 1363، ج 10، ص 185) واژه «هدرت» از هدیر به معنای غرغره، یعنی صدای شتر در گلوی اوست. (همو، ج 5، ص 258) از این رو، کاربرد «شششقه» هدرت» برای انسان یک استعاره مکنیه تخیلیه می‌باشد. در این استعاره، سخن سخنان مشبه و پاره گوشت دهان شتر، مشبه به و جامع آن حالت برخاسته از سوز و گداز درونی است. شریف رضی (355-435ق) گوید:

نَجْرٌ مَا شَتَّ مِنْ لِسَانِ فَتَى
إِنْ هَدَرَتْ سَاعَةً شَقَاشِقُنَا

(رضی، 1406ق، ج 2، ص 531)

اگر لحظه‌ای سوز و گداز درونی ما بجوشد، آنچه را بخواهی، از زبان یک جوان بر زبان آوریم.

ناصری یازجی (1215-1288ق) گوید:

و فی الشعراء مَنْ فی کلِّ وادٍ إذا هَدَرَتْ شقاشقُهُ یَهِیمُ

(ناصریف یازجی، 1983م، ص 400)

در بین شاعران، کسانی هستند که اگر به خروش آیند، از خود بی خود می شوند. امیر مؤمنان (ع)، با تعبیر کنایی «شَقِشِقَةُ هَدَرَتْ» در مقام توصیف اندوه و هیجان و سوز و گداز درونی خود برآمده است، ولی در ترجمه‌های معنایی بیشتر به معنای واژه‌های «شَقِشِقَه» و «هدرت» اکتفا کرده و مفهوم کنایی این عبارت را که بسیار فراتر از معنای حرفی واژه‌هاست، نادیده گرفته‌اند. از این رو، ترجمه‌های ارتباطی از قبیل «شعله غم بود که سر کشید» (شهیدی، 1370، ص 11) و «این آتش درونی بود که زبانه کشید» (شیروانی، 1386، ص 49) بیشتر با سیاق عبارت و منظور گوینده مطابقت دارد و رساتر از ترجمه‌های حرفی و معنایی است.

5. «بَعْدَ اللَّتِيَا وَالتِّي» (خ 5)

1-5. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- پس از آن همه داستان‌های کوچک و بزرگ که از من دیده‌اند. (زمانی، 1367، ص 40)

- پس از زحمت خرد و بزرگ. (جوینی، 1385، ص 28)

- پس از آن همه رنج و شکنجه‌های بزرگ و کوچک. (افتخارزاده، 1379، ص 231)

2-5. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- پس از آن همه پیش آمدهای سهمگین و پی در پی. (فیض الاسلام، بی تا، ص 49)

- پس از آن همه ستیز و جنگیدن. (شهیدی، 1370، ص 13)

- پس از تن دادن به آن همه مخاطرات و تکاپو در کارزارها. (جعفری، 1357، ج 3، ص 78)

- حقیقت نه این است و نه آن. (فارسی، 1368، ص 18)

درآمدی در نقد ترجمه‌های کنایاتی از نهج البلاغه □ 193

- بعد از این داهیة عظیم و مصیبت کبری و تعاقب شداید بسیار و ملاقات سختی - های بی‌شمار. (خویی، بی‌تا، ج 3، ص 124)
 - آیا پس از آن همه جانبازی در عرصهٔ پیکار... (آیتی، 1379، ص 53)
 - پس از آن همه جنگ‌ها و حوادث... (امامی، بی‌تا، ص 739)
 - بعد از آن همه جهاد و پیکار در میدان‌های جنگ... (شیروانی، 1386، ص 52)
 - با آن همه مهلکه‌ها... (اولیایی، بی‌تا، ص 44)
- عمادزاده آن را ترجمه نکرده است.

3-5. نقد ترجمه‌ها

«اللَّتِيَا» اسم موصول و مصغّر غیر قیاسی «الَّتِي» است. در مقام توصیف گرفتاری سهمگین از باب تشبیه گرفتاری و بلای سخت به مار، واژه اللَّتِيَا را می‌آورند؛ زیرا طبیعت پیکر مار چنان است که هرگاه زهرش زیاد شود کوچک می‌گردد؛ چرا که زهرجسم مار را می‌خورد. از این رو، «اللَّتِيَا» به معنای گرفتاری بزرگ و «الَّتِي» به معنای گرفتاری کوچک است. برخی گویند ریشهٔ این اصطلاح از آنجاست که مردی از قبیلهٔ «جدیس»^{*} با زنی قد کوتاه ازدواج کرد، از وی سختی و مرارت بسیار دید و همواره از وی با صیغهٔ مصغّر «اللَّتِيَا» یاد می‌کرد، سپس زنی قدبلند را به همسری برگزید، از او نیز دوچندان سختی دید. از این رو گفت: «بعد اللَّتِيَا وَالَّتِي لَا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا» (ابوسعبد، 1987م، ص 52)

عجاج (م 90ق) این تعبیر را در شعرش آورده است و می‌گوید:

دَفَعَ عَنِّي بُنْقِيرَ مَوْتِي بَعْدَ اللَّتِيَا وَاللَّتِيَا وَالَّتِي

(همان‌جا)

بعد از آن گرفتاری‌ها و سختی‌های بسیار با یک چیز اندک مرگ را از من دور کرد.

* جدیس بن ارم، جد قدیم جاهلی عرب عاربه است که منازل آنان در یمامه یا بحرین کنونی بود و جنگ مشهوری با قبیلهٔ طسم داشتند که به نابودی هر دو قبیله انجامید. (زرکلی، 1868م، ج 1، ص 178)

با توجه به سابقه این تعبیر، و توجه به اینکه واژه اللَّتِيَا در این کنایه به گرفتاری بزرگ اشاره دارد، در میان ترجمه‌های حرفی، ترجمه آقای زمانی و جوینی به این دلیل که واژه مصغّر «اللَّتِيَا» را به گرفتاری کوچک یا خرد ترجمه کرده‌اند، نادرست است و ترجمه آقای افتخارزاده که در آن به مورد کاربرد واژه مصغّر «اللَّتِيَا» توجه شده است، دقیق‌تر است و در ترجمه‌های ارتباطی نیز ترجمه منتخب در شرح آقای خوبی رساتر است. ضمن آنکه ترجمه آقای فارسی (حقیقت نه این است نه آن) نادرست است.

6. «أرعدوا و أبرقوا» (خ 9)

6-1. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- مانند رعد صدا کرده و مثل برق درخشیدند. (فیض الاسلام، بی تا، ص 52)
- چون برق درخشیدند و چون تندر خروشیدند. (شهیدی، 1370، ص 14)
- مانند رعد در تهدید می‌غرید و مانند برق در بیم دادن می‌جهید. (عمادزاده، 1362، ص 144)

- مانند رعد در تهدید می‌غرند و مانند برق در توعید می‌جهند. (خوبی، بی تا، ج 3، ص 141)

- رعد و برقی نشان دادند. (امامی، بی تا، ص 77)
- رعد و برق به راه انداختند. (شیروانی، 1386، ص 54)
- مانند رعد و برق در ترساندن غریبند و همه کارشان قیل و قال بوده است. (اولیایی، بی تا، ص 48)

- رعد و برق‌ها به راه انداختند. (جعفری، 1357، ج 3، ص 176)
- چون سیه ابر غریبند و چون آذرخش درخشیدند. (افتخارزاده، 1379، ص 300)
- همانند تندر خروشیدند و چون آذرخش شعله افکندند. (آیتی، 1379، ص 55)

6-2. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- جولان می‌دهند و تهدید می‌کنند. (زمانی، 1367، ص 44)

درآمدی در نقد ترجمه‌های کنایاتی از نهج البلاغه □ 195

- سر و صدا به پا ساختند و به تهدید پرداختند. (فارسی، 1368، ص 18)
- بلرزانیدند و بترسانیدند. (جوینی، 1385، ص 31)

3-6. نقد ترجمه‌ها

واژگان «ببرق و یرعد» برای درخشیدن و غرش ابر به کار می‌رود. ابن عربی گوید:

رَقَّتْ حَوَاشِيهَا وَرَقَّ نَسِيمُهَا فَالْعَيْمُ يَبْرُقُ وَالْعَمَامَةُ تُرْعَدُ

(ابن عربی، 1401ق، ص 113)

اطراف آن بوستان لطیف گشت و نسیم نرم نرمک می‌وزید و ابرها آدرخش خود را پراکنده و غرش به راه انداخته بودند. تعبیر «فَلَانٌ يَبْرُقُ وَ يُرْعَدُ» استعارهٔ مکنیهٔ تخیلیهٔ مرشحه است؛ بدین صورت که فرد تهدید کننده به ابر خروشان تشبیه شده و با کلمات رعد و برق که از لوازم مشبه به می‌باشند، ترشح شده است. منظورشان این است که بیم می‌دهد و تهدید می‌کند.
کمیت زید اسدی (م 126ق) گوید:

أَبْرُقُ وَ أَرْعِدُ يَا يَزِيدُ لِمَا وَعَيْدُكَ لِي بَضَائِرِ

(ابو سعد، 1987م، ص 19)

ای یزید هر چه می‌خواهی بیم بده و تهدید کن که هشدارهایت به من آسیبی نمی‌رساند.

با توجه به شواهدی که آوردیم، منظور از کنایات «أَرْعَدَ وَ أَبْرَقَ» عرض اندام و بیم دادن و تهدید است و از آنجا که کنایات فارسی ارائه شده در ترجمه‌های معنایی نیز همین مفهوم را می‌رسانند، هر یک از این ترجمه‌ها و یا ترجمه‌های ارتباطی ارائه شده، رسایی خاص خود را دارند؛ هر چند ترجمه‌های ارتباطی مذکور صراحت بیشتری دارند.

7. «هَبَلْتَهُمُ الْهَبُولُ» (خ 22)

1-7. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- مادرشان به عزایشان بنشیند. (فیض الاسلام، بی تا، ص 73/ فارسی، 1368،

ص 30/ شیروانی، 1386، ص 66)

- بی‌فرزند باد مادر ایشان و در ماتم ایشان گریه کنند زن‌های گریه کننده. (خوبی، ج 3، ص 275)

- مادرشان به عزایشان بنشینند و زنان به ماتمشان برخیزند. (عمادزاده، 1362، ص 168)

- مادرشان را فرزند مباد. (جوینی، 1385، ص 50)

- خدای مرگشان دهد. (افتخارزاده، 1379، ص 290)

- سوگواران در سوگشان بگریند. (امامی، بی‌تا، ص 97)

- مادرانشان در سوگشان بگریند. (آیتی، 1379، ص 73)

- مادرشان به مرگشان گریه کند. (اولیایی، بی‌تا، ص 72)

2-7. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- شکفتا! (شهیدی، 1370، ص 22 / جعفری، 1357، ج 4، ص 15)

3-7. نقد ترجمه‌ها

«هَبَل» در لغت به معنای داغ دیدن است و به زن داغ دیده «هَبُول» گویند. (ابن منظور، ج 11، ص 686)
خنساء گوید:

أَسْأَلُ كُلَّ وَالِهَةٍ هَبُولٍ بِرَاهَا الدَّهْرُ كَالْعَظْمِ الْمَهِيضِ

(دیوان خنساء، بی‌تا، ص 89)

همواره از هر زن سراسیمه و داغ‌دیده که روزگار وی را همانند استخوان شکسته، لاغر ساخته است جو یا می‌شوم.

تعبیر «هَبَلْتَهُ أُمَّهُ» در اصل به معنای تَكَلَّمَتْهُ أُمَّهُ (مادرش به عزایش بنشیند) بود، ولی بعداً در معنای ستایش و تعجب به کار رفته است. (ابن منظور، 1363، ج 11، ص 686)
در این معنی ابوالأَسود دُوئلی گوید:

يَسْأَلُ النَّاسَ وَلَا يُعْطِيهِمْ هَبَلْتَهُ أُمَّهُ مَا أَجْشَعَهُ

(دیوان ابوالأَسود، 1402ق، ص 83)

درآمدی در نقد ترجمه‌های کنایاتی از نهج البلاغه □ 197

از مردم چیزی را می‌خواهد ولی خودش چیزی نمی‌بخشد. شگفتا چه انسان آزمندی است!

با توجه به سابقه کاربری تعبیر «هَبَلْتَهُمُ الْهَبُولُ»، که در معنای شگفتی به کار می‌رود، در میان ترجمه‌هایی که برای این تعبیر آورده‌اند، ترجمه‌های ارتباطی (شگفتا) از آقایان شهیدی (شهیدی، 1370، ص 33) و جعفری (جعفری، 1357، ج 4، ص 15) رساست.

8. «لله ابوههم» (خ 27)

8-1. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- خدا پدرانشان را بیامزد. (فیض الاسلام، بی تا، ص 89)
- خدا پدرانشان را مزد دهد. (شهیدی، 1370، ص 28/ شیروانی، 1386، ص 74)
- خدا پدرشان را حفظ کند. (جعفری، 1357، ج 4، ص 260)
- رحمت خدا بر آنان باد که چه قضاوتی کردند. (عماد زاده، 1362، ص 183)
- خدا رحمتشان کند. (اولیایی، بی تا، ص 88)
- خدا نگهدار باد پدر ایشان را. (خویی، بی تا، ج 3، ص 354)
- خدا خیرشان دهد. (امامی، بی تا، ص 111)

8-2. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- بسیار جای تعجب است. (زمانی، 1367، ص 74)
 - زهی گستاخی. (فارسی، 1368، ص 38)
 - ای عجب از ایشان. (جوینی، 1385، ص 62)
- آقای افتخارزاده آن را ترجمه نکرده است.

8-3. نقد ترجمه‌ها

در زبان عربی برای بیان تعجب، دو شیوه قیاسی و سماعی وجود دارد و در سبک سماعی برخی از ترکیب‌ها که در ظاهر و معنای لفظی مفهوم تعجب ندارند، به اعتبار

قرینه (بدیع، ج 1، ص 431) دارای مفهوم تعجب هستند، مانند ترکیب‌های «یا تُری»، «تُکَلِّتُکَ اُمُّکَ»، «للهِ ذَرُّه» و «للهِ اُمُّکَ».

فرزدق گوید:

یا آل تَمِیمِ اَلا لِلّهِ اُمُّکُم
لَقَدْ رُمِیتُم یا حُدَی المُصَمِّلاتِ

(دیوان فرزدق، 1407ق، ص 99)

ای تمیمیان شگفتا از شما! به راستی که به یکی از مصیبت‌ها گرفتار شده‌اید. و از جمله این ترکیب‌ها تعبیر «للهِ أبوه» است که در معنای تعجب و شگفتی به کار می‌رود. از این رو، در بین ترجمه‌های معنایی و ارتباطی که در ذیل عبارت «للهِ أبوه» آورده‌اند، ترجمه‌های ارتباطی مانند آنچه آقای زمانی و آقای فارسی آورده‌اند، مناسب‌تر و رساتر است.

8. «ضَنَّ الزَّئِدُ بِقَدْحِهِ» (خ 35)

8-1. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- آتش‌زنه از آتش دادن بخل ورزید. (فیض الاسلام، ص 108)
- آتش‌زنه در افروختن بخیلی کرد. (مثل: حلوارنج دهان) (شهیدی، 1370، ص 36)

- آتش هم در سوزاندن بخل ورزید. (زمانی، 1367، ص 89)
- آتش‌زنه از بیرون آوردن شراره امتناع ورزید. (جعفری، 1357، ج 9، ص 44)
- بخل کرد چوب به آتش‌زنه خود. (جوینی، 1385، ص 76)
- آتش‌زنه از فروزشش بازماند. (پاورقی: ضرب‌المثل است، رهنما از راهنمایی - بازماند.) (افتخارزاده، 1379، ص 357)
- آتش‌زنه در افروختن آتش بخل ورزید. (آیتی، 1379، ص 101/ شیروانی، 1386، ص 86)

8-2. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- ناگزیر اختیارم را به شما سپردم. (فارسی، 1368، ص 46)
- از پند و اندرز خودداری نمود. (امامی، بی‌تا، ص 129)

- مرا از اصرار پند و اندرز ساکت نمودید. (عمادزاده، 1362، ص 153)
آقای اولیایی این تعبیر را ترجمه نکرده است.

3-8. نقد ترجمه‌ها

«ضَنَّ الزنْدَ بَقْدَحِهِ» یک مثل است و در مورد کسی به کار می‌رود که برای آرای خویش پذیرنده و حق‌شناسی نیابد، امام علی (ع) با این مثل خویش را به سنگ چخماقی تشبیه کرده است که آتشی بر نمی‌افروزد و به دلیل عصیان و سرپیچی‌هایی که صورت می‌گرفت از ارائه اندیشه و اندرز دست کشیده است. وی در ادامه سخنان خویش با اشاره به ماجرای قصیر، وزیر جذیمه بن ابرش، نسبت به آینده‌تمرّد و عصیانگری هشدار می‌دهد. از این رو، در میان ترجمه‌های مذکور، هر یک از ترجمه‌های ارتباطی به یکی از مصادیق این مثل اشاره دارد، ولی ترجمه‌های معنایی از قبیل «آتش‌زنه در افروختن آتش، بخل ورزید»، که صورت کنایی هم دارند و توسط آقایان فیض الاسلام، شهیدی، آیتی و شیروانی ارائه شده، رساتر است.

9. «ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَيْنَهُ» (خ 43)

1-9. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- من بینی و چشم این امر را زدم. (جعفری، 1357، ج 9، ص 294)
- بینی و چشم، پشت و شکم این حادثه را زیر و رو کردم. (زمانی، 1367، ص 99)
- به درستی که بزدم بینی این کار را و چشم او. (جوینی، 1385، ص 88)

2-9. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- همه طرف این کار را پائیدم. (فیض الاسلام، بی تا، ص 121)
- این کار را نیک سنجدم. (شهیدی، 1370، ص 40)
- چند و چون این کار را خوب بررسی نموده. (افتخارزاده، 1379، ص 333)
- من همه جوانب این کار را بررسیده‌ام. (آیتی، 1379، ص 109)
- من بارها این موضوع (مناسبات خود با دستگاه جبار معاویه) را بررسی کرده-
ام. (امامی، بی تا، ص 137)

- من همهٔ جوانب این کار را سنجیدم. (شیروانی، 1386، ص 43)
 - من صورت دیگر این پیکار را سنجیده‌ام و چشم و گوش و پشت و بینی آن را به دقت بررسی کرده‌ام. (عمادزاده، 1362، ص 216)
- اولیایی این تعبیر را ترجمه نکرده است.

9-3. نقد ترجمه‌ها

معنای حقیقی «ضرب» زدن است؛ اما در هر ترکیب کنایی از روی ذکر لازم و ارادهٔ ملزوم معنای ویژه‌ای دارد، به عبارتی دیگر، این واژه از کلماتی است که در کنایات، معنای حقیقی خود را از دست می‌دهد و معانی متفاوتی می‌گیرد. برای مثال «ضرب الخیمه» به معنای کوبیدن میخ‌های خیمه و برافراشتن خیمه است و «ضرب صفح» به معنای چیزی را به ناگاه به سوی گرداندن و پرتاب کردن می‌باشد، «ضرب أحماس و أسداس» به معنای زیر و رو کردن امور است و گویا از شمردن پول‌ها و روی هم زدن سکه‌ها گرفته شده است. حتی ترکیب «ضرب أنفه» نیز به معنای شکست دادن، شکستن غرور کسی و معادل عبارت اصطلاحی فارسی «به خاک مالیدن بینی» است.

نابغهٔ ذبیانی گوید:

وَهُمْ ضَرَبُوا أَنْفَ الْقَزَارِي بَعْدَ مَا أَتَاهُمْ بِمَعْقُودٍ مِنَ الْأَمْرِ قَاهِرٍ

(دیوان النابغه، 1422ق، ص 62)

اینها بینی آن مرد قزاری را بعد از آنکه با تصمیمی قاطع به سراغشان آمد، به خاک مالیدند.

اوس بن حجر گوید:

يَجُودُ وَيُعْطَى الْمَالَ مِنْ غَيْرِ ضِيَّةٍ وَيَضْرِبُ أَنْفَ الْأَبْلَخِ الْمُتَغَشِّمِ

(دیوان اوس بن حجر، 1422ق، ص 118)

وی می‌بخشاید و بدون هیچ خستی می‌بخشد و بینی آن مرد مغرور ستمگر را به خاک می‌مالد (غرورش را در هم می‌شکند).

و ضرب‌المثل «ضرب وجه الأمر و عینه» را در مورد کسی به کار می‌برند که از روی تدبیر درست، امور را بررسی و زیر و رو می‌کند. (میدانی، ج 1، ص 420)

در قرآن مجید نیز از این دست تعبیرات کنایه‌آمده است: «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ» (بقره: 61)؛ خیمهٔ ذلت بر سر آن‌ها زده شد که کنایهٔ نسبت است؛ «إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ» (مائده: 106)؛ چون به سفر روید؛ «فَضْرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» (کهف: 11)؛ چند سالی در کهف مانع شنیدن آن‌ها شدیم.

جمله «ضُرِبَتْ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَيْنَهُ» نیز چنین حکمی دارد و کنایه از نگاه خریدارانه و تحقیق کردن است، مثل کسی که شتر یا اسبی می‌خرد، اول دست به پشت و پوزه و پیشانی و فک او می‌زند تا از سلامت او مطمئن شود. از این رو، ترجمهٔ این کنایه به عباراتی از قبیل «من بینی و چشم این امر را زدم» یا «به درستی که بزدم بینی این کار را و چشم او» مطابق مراد و منظور سخن امام نیست و ترجمهٔ درستی نمی‌باشد و ترجمه‌های ارتباطی ارائه شده مناسب‌ترین ترجمه‌ها است. البته ترجمهٔ آقای عمادزاده (من صورت دیگر این پیکار را سنجیده‌ام، چشم و گوش و پشت و بینی آن را به دقت بررسی کرده‌ام) چندان دقیق نیست.

نتیجه

از نمونه‌هایی که آورده شد، معلوم می‌گردد که اکثر مترجمان برای ترجمهٔ کنایات به یک شیوهٔ مشخص ترجمهٔ حرفی یا ارتباطی ملتزم نبوده‌اند؛ زیرا ترجمه‌هایی که ارائه کرده‌اند، فاقد همگونی و یک‌نواختی است. برای نمونه، مرحوم مصطفی زمانی تعبیر «طَوَّيْتُ عَنْهَا كَشْحًا» را ارتباطی ترجمه کرده، تعبیر «شِقْشِقَةُ هَدْرَتٍ» را معنایی و تعبیرات «سَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَهَا» و «أَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» را به گونه‌ای آمیخته از ترجمه معنایی و ارتباطی ترجمه کرده است. مرحوم علامه جعفری نیز عبارت «ضُرِبَتْ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَيْنَهُ» را حرفی ترجمه کرده است، ولی در بسیاری از موارد دیگر، رویکرد وی ترجمهٔ ارتباطی است. همچنین آقای آیتی به ترجمهٔ ارتباطی توجه دارد؛ هر چند وی عبارت «ضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ» را معنایی ترجمه کرده است. در ترجمهٔ آقایان امامی و آشتیانی که زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی

انجام شده است، مواردی مانند «ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَعَيْنَهُ» و «ضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ» به شکل مصداقی ترجمه شده است.

گذشته از آنچه بیان شد، برخی از مترجمان گران قدر، ترجمه پاره‌ای از عبارات کنایی را واگذارده‌اند. برای مثال آقای جواد فاضل تعبیر «شَقِشِقَةُ هَدْرَتٍ» را ترجمه نکرده و آقای اولیایی ترجمه تعبیرات «ضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ» و «ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَعَيْنَهُ» را فرو گذاشته است. برخی از ترجمه‌ها نیز مانند ترجمه «سَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أُولِهَا» به «پایانش را با جام آغازش یک‌جا در آب می‌انداختم»، و یا تعبیر «طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا» به «سر را به زیر انداختم» از همین مترجم جای تأمل دارد. همچنین ترجمه‌های آقایان شیروانی و اولیایی از عبارت «سَقَيْتُ أُولِهَا...» نارسا می‌باشد.

نکته قابل ذکر اینکه، هیچ‌یک از مترجمان از شیوه ترجمه خود نسبت به تعبیرات کنایی سخنی به میان نیاورده‌اند. آقای جوینی نیز به رغم مقدمه مفصلی که در باره ویژگی‌های ترجمه به جا مانده از سده پنجم و ششم هجری دارد، هیچ اشاره‌ای به سبک مترجم در ترجمه کنایات ندارد. البته مرحوم دشتی در مقدمه خود اشاره‌ای به دقت در ترجمه ضرب‌المثل‌ها دارد و بر رعایت اصل پیام‌رسانی تأکید نموده است. (دشتی، 1384، مقدمه، ص 10)

پیشنهادها

هرچند انتقال تمام جوانب بلاغی و زیبایی‌های کلام مولای متقیان در قالب ترجمه و زبانی دیگر بس دشوار است، به ویژه که کمتر ترجمه‌ای رسایی و لطافت و زیبایی زبان اصلی را دارد، با توجه به آنچه بیان شد، پیشنهاد می‌شود مترجمانی که به ترجمه کلام امیر سخن و نامور میدان فصاحت و بلاغت، امام علی بن ابی طالب (ع) اهتمام می‌ورزند:

1. در مقدمه ترجمه خویش، شیوه خود را در ترجمه کنایات و مثل‌های مندرج در این اثر گران‌سنگ معلوم سازند.
2. برای ترجمه کنایات به جای ترجمه حرفی، با توجه به موارد کاربرد کنایه در فرهنگ عربی و پیشینه تاریخی پیدایش یک کنایه، معادل آن را در زبان مقصد (فارسی) برگزینند.

درآمدی در نقد ترجمه‌های کنایاتی از نهج البلاغه □ 203

3. چون به حکم «الْكِنَايَةُ أْبْلَغُ مِنَ التَّصْرِيحِ»، هدف از آوردن کنایه، رسایی بیشتر مطلب است، ترجمه حرفی یا معنایی کنایه‌ها در بسیاری از موارد نقض غرض خواهد بود. از این رو، بهتر است با بهره‌گیری از معادل‌های کنایی در زبان مقصد به ترجمه ارتباطی کنایات پرداخته شود و تنها در مواردی به ترجمه حرفی کنایات بسنده شود که این نوع ترجمه پیام نهفته در تعبیر کنایی را برساند.

سخن پایان اینکه چون در برخی از ترجمه‌های قرآن نیز، ترجمه این قبیل کنایات جای نقد دارد، امید است نقادان تیزبین به بررسی آن‌ها نیز بپردازند و به بوتۀ نقد درآورند.

منابع

1. ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ بیروت: دار احیاء الکتب العربیه، 1385ق.
2. ابن عربی، محیی الدین؛ ترجمان الاشواق؛ بیروت: دار بیروت، 1401ق/1981م.
3. ابن حجر، اوس؛ الدیوان؛ تحقیق دکتر محمد یوسف نجم، بیروت: دار بیروت، 1406ق.
4. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ قم: نشر ادب الحوزه، 1363.
5. ابوسعده، احمد؛ معجم التراکیب و العبارات الاصطلاحیه العربیه؛ بیروت: دارالعلم للملایین، 1987م.
6. اصفهانی، ابوالفرج؛ الاغانی؛ شرح عبدالله مهنا، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1407ق/1986م.
7. اعشی الکبیر؛ دیوان اعشی الکبیر؛ تحقیق مهدی محمد ناصرالدین، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1407ق.
8. افتخارزاده، محمود رضا؛ ترجمه نهج البلاغه؛ تهران: نشر روزگار، 1379.
9. امامی، محمدجعفر و دیگران؛ ترجمه گویا و شرح فشرده نهج البلاغه؛ چ 5، قم: نشر هدف، بی تا.
10. انزابی نژاد، رضا؛ ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب؛ مشهد: دانشگاه فردوسی، 1376.
11. اولیایی، سید نبی الدین؛ سخنان علی (ع)؛ تهران: بی تا، بی تا.
12. آیتی، عبدالمحمد؛ ترجمه نهج البلاغه؛ چ 7، تهران: دفتر نشر، 1379.
13. بحرانی، علی بن میثم؛ شرح نهج البلاغه؛ بیروت: نشر کتاب، 1381ق.
14. بدیع، یعقوب امیل و دیگران؛ المعجم المفصل فی اللغة و الادب؛ بیروت: دارالعلم للملایین، 1987م.
15. پورجوادی، نصرالله؛ برگزیده مقاله های نشر دانش (مقاله بحثی در مبانی ترجمه)؛ علی صلح جو، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، 1366.
16. تأبط شراً؛ دیوان تأبط شراً؛ تحقیق علی ذوالفقار شاکر، الطبعة الثانیه، بیروت: دارالغرب الاسلامی، 1414ق.
17. تفتازانی، سعدالدین؛ مختصر المعانی؛ تهران: مکتبه المرتضوی، بی تا.
18. جعفری، محمد تقی؛ شرح و تفسیر نهج البلاغه؛ تهران: دفتر نشر، 1357.
19. جوینی، عزیزالله؛ نهج البلاغه با ترجمه فارسی قرن پنجم و ششم؛ چ 3، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، 1385.
20. خنساء، تماضر؛ دیوان الخنساء؛ بیروت: دار صادر، بی تا.
21. خوبی، میرزا هاشم؛ منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1424ق.
22. دشتی، محمد؛ ترجمه نهج البلاغه؛ چ 5، قم: الهادی، 1384.
23. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه دهخدا؛ زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، تهران: نشر دانشگاه تهران، 1373.

درآمدی در نقد ترجمه‌های کنایاتی از نهج البلاغه □ 205

24. دثلی، ابوالاسود؛ دیوان ابوالاسود دثلی؛ تحقیق شیخ محمدحسن آل یاسین، الطبعة الاولى، بیروت: مؤسسه ایف للطباعه، 1402ق، 1982م.
25. ذبیانی؛ دیوان النابغة الذبیانی؛ تحقیق دکتر علی بوملحم، بیروت: مکتبه الهلال، 1422ق.
26. رضی، شریف؛ الدیوان؛ تهران: مطبعة الارشاد، 1406ق.
27. زرکلی، خیرالدین؛ الاعلام؛ بیروت: دارالعلم للملایین، 1968م.
28. زمانی، مصطفی؛ ترجمه نهج البلاغه؛ ج 9، تهران: انتشارات نبوی، 1376.
29. شمس آبادی، حسین؛ ثنوری ترجمه؛ تهران: نشر چاپار، 1381.
30. شهیدی، سید جعفر؛ ترجمه نهج البلاغه؛ ج 2، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، 1370.
31. شیروانی، علی؛ ترجمه نهج البلاغه امام علی بن ابی طالب (ع)؛ قم: دارالفکر، 1386.
32. عمادزاده، حسین؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه؛ ج 2، تهران: انتشارات شرق، 1362.
33. فارسی، محسن؛ ترجمه نهج البلاغه؛ ج 9، تهران: امیرکبیر، 1368.
34. فاضل، جواد؛ سخنان حضرت علی (ع)؛ ج 3، تهران: دنیای کتاب، 1382.
35. فرزдық، همام بن غالب؛ الدیوان؛ شرح علی فاعور، الطبعة الاولى، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1407ق.
36. فیض الاسلام، علی نقی؛ ترجمه نهج البلاغه؛ تهران: بی نا، بی تا.
37. مغنیه، محمدجواد؛ فی ظلال نهج البلاغه؛ بیروت: دارالعلم للملایین، 1972م.
38. میدانی نیشابوری، ابوالفضل؛ مجمع الامثال؛ تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت: المکتبه العصریه، 1993م.
39. ناظمیان، رضا؛ روش‌هایی در ترجمه؛ تهران: سمت، 1381.
40. هاشمی، احمد؛ جواهر البلاغه؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
41. یازجی، ناصیف؛ دیوان الشیخ ناصیف الیازجی؛ بیروت: دار مارون عبود، 1983م.